دو ماهنامهٔ فرهنگ و ادبیات عامه
سال ۵، شمـارهٔ ۱۴، خرداد و تیر ۱۳۹۶

معرفی نسخ نویافتهٔ حماسهٔ *بهمن‌شاه‌نامه* و فواید آن
(مجلد چهارم و پنجم *داراب‌نامهٔ* ترجمهٔ بیغمی)

میلاد جعفرپور [*] [۱]

(تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۱۸، تاریخ پذیرش: ۹۶/۴/۳)

چکیده

از روایت‌های دوگانهٔ شکوهمندی که با نام صحیح ***داراب‌نامه*** پرداخته شده‌اند، یکی پرداختهٔ حماسه‌پرداز توانمند ادب فارسی، ابوطاهر طرسوسی بوده و نزدیک به پنج دهه است که پژوهندگان دومین پارهٔ آن را به شخصی موسوم به محمد بیغمی نسبت داده‌اند. در این جستار برای نخستین‌بار، مجلدات نویافتهٔ دیگری از این روایت که دنبالهٔ منطقی ***داراب‌نامهٔ*** منسوب به بیغمی بوده، بررسی شده است. در پارهٔ نخست، مشخصات نسخ نویافته تشریح و سپس چکیده‌ای از طرح کلی روایت‌ها ارائه شده است. در بخش پایانی، به مهم‌ترین برآیندهای دو نسخه اشاره و بنابر نصّ صریح روایت، بیغمی به‌عنوان مترجم و گردآورندهٔ این حماسه از تازی به پارسی دانسته شده است.

واژه‌های کلیدی: ***داراب‌نامه***، ***بهمن‌شاه‌نامه***، طرسوسیِ راوی، بیغمیِ مترجم.

---

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد (نویسندهٔ مسئول)

[*] milad138720@gmail.com

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

۱. مقدمه

بهمن‌شاه‌نامه بخش سوم از روایت ***داراب‌نامه***ای است که پارهٔ نخست آن براساس نسخهٔ خطی کتابخانهٔ روان ترکیه، در دو مجلد به نام ***داراب‌نامه*** و به کوشش ذبیح‌الله صفا منتشر شده است. بخش دوم این اثر، براساس نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه اپسالای سوئد و با نام ***فیروزشاه‌نامه***، از سوی ایرج افشار و مهران افشاری چاپ شده است. سبب نام‌گذاری این پاره از روایتِ ***داراب‌نامه*** به ***بهمن‌شاه‌نامه***، پویایی نقش و حضور بهمن، فرزند فیروزشاه به‌منزلهٔ قهرمان است؛ زیرا در این جلدها، دیگر روزگار کامرانی و جهان‌گشایی فیروزشاه به‌سر رسیده است. راوی کردارهای ملک‌بهمن و دلیری‌های او در رویارویی با دیوان، جادوان، پهلوانان و پهلوان‌بانان و نیز دفع خطر از معشوقه‌ها را وصف می‌کند و توجه شنونده را به چگونگی تلاش ملک‌بهمن برای برکناری دارا از تخت پادشاهی معطوف می‌سازد. سیر پژوهش در جلدهای چهارم و پنجم از این مجموعه -به‌صورت طرحی مشترک با حسین اسماعیلی- به یافته‌هایی انجامید که بررسی آن‌ها از ضرورت تحقیق به‌شمار رفت و برآیندهای آن به جامعهٔ ادبی و پژوهندگان معرفی شد. در این مقاله، پس از طرح مقدمه، معرفی نسخ و به‌دست‌دادن خطوط کلی از رویدادهای نسخه‌های نویافته، موضوع مقاله با فرضیهٔ صحت اصالت یا عدم اصالت روایت ***داراب‌نامه*** به محمد بیغمی دنبال شده است. انگارهٔ برجسته در این پژوهش، پیوند و همسانی ***داراب‌نامهٔ*** طرسوسی با ***داراب‌نامهٔ*** بیغمی و پذیرش ادعای بیغمی در گردآوری و ترجمهٔ دفترهای ***داراب‌نامه*** از تازی به پارسی است.

۲. پیشینهٔ پژوهش

۱-۲. مقاله‌ها

مطالعه در پژوهش‌های بی‌شمار این حوزه، جز چند گفتار علمی و روش‌مند، زمینه‌هایی فراگیر و صوری و یا گزارش‌هایی توصیفی و نه تحلیلی و جزئی‌نگر را نشان می‌دهد. گاه در چند پژوهش، محقق بی‌خبر از پیشینه، مضمون یا عنوانی مشابه را انتخاب کرده و برآیندی همسان با کارهای پیشین ارائه داده است. گفتارهایی از ***داراب‌نامه***، در چهار بخش گزارش می‌شود:

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

محمدجعفر محجوب (۱۳۸۷: ۷۶۷-۷۸۲، ۹۲۱-۹۵۰) در دو گفتار با عنوان «داستان فیروزشاه» و «اژدهاکشی ملک‌بهمن پسر فیروزشاه و فصلی در توضیح و تحلیل اژدهای داستان»، نخست نسخهٔ ***فیروزشاه‌نامهٔ*** کتابخانهٔ اوپسالا را معرفی می‌کند؛ آنگاه، بخشی کوتاه از همین نسخه را با نکاتی دربارهٔ «اژدها و اژدهاکشی قهرمان» از کتاب ***ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان*** پراپ شرح می‌دهد.

کبری بهمنی (۱۳۹۱) در «بررسی ساختار عزیمت‌ها در ***داراب‌نامهٔ*** بیغمی»، اِعمال الگوی ریخت‌شناسی بر ***داراب‌نامه*** را سبب شناخت دو نوع عزیمت در داستان دانسته است. نخست، روندهٔ ساده و مستقیم با قهرمانی واحد و دوم، ترکیب چند عزیمت است. عنصر شرارت و نوع شریر داستان تفاوت عزیمت‌ها را ایجاد می‌کند. بهمنی براساس ریخت‌شناسی پراپ، این دو نوع عزیمت را در ***داراب‌نامهٔ*** بیغمی بررسی کرده است.

امید ذاکری‌کیش و محسن محمدی فشارکی (۱۳۹۲) در «قصه‌های عامیانه و انواع ادبی با تکیه بر ***فیروزشاه‌نامهٔ*** بیغمی»، افزون‌بر اعتراض به نگاه مطلق‌گرا و نوع‌اندیش پژوهندگان و طرح دیدگاه‌های خود، برآن‌اند که قصه‌های عامیانهٔ ایرانی نوع ادبی مستقل، براساس سنت کهن داستان‌پردازی‌اند. در این سنت ادبی، راوی همواره وجه‌ها و مقوله‌های ادبی گوناگون در روایت را به‌کار می‌برد؛ اما ازآنجاکه مستقل‌بودن نوع ادبی قصه‌های عامیانه اساس علمی، تحلیلی و تأییدشده‌ای ندارد و مقالهٔ یادشده نظریهٔ انواع ارسطویی را در تعیین نوع ادبی متن هیچ می‌انگارد، بر آن نقد وارد است (برای آگاهی بیشتر، ر. ک: قاسمی‌پور، ۱۳۹۱: ۲۹-۵۶؛ ۱۳۸۹: ۶۳-۸۹؛ جعفرپور، ۱۳۹۲: ۴۱-۶۶).

میلاد جعفرپور و مهیار علوی‌مقدم (۱۳۹۲) در «مضمون عیاری و جوانمردی و آموزه‌های تعلیمی- القایی آن در حماسه‌های منثور» با رویکرد تطبیقی، موردی و گونه‌شناختی، آموزه‌های تعلیمی- القایی عیاران و جوانمردان را در ***سمک عیار***، ***داراب‌نامه*** و ***فیروزشاه‌نامهٔ*** بیغمی تحلیل و بر سابقهٔ پیشااسلامی جریان عیاری تأکید کرده‌اند. همان دو (۱۳۹۲) در پژوهشی دیگر با نام «منطق روایت‌های ممکن در ***سمک عیار*** و ***داراب‌نامه***» معتقدند وجود برخی مضمون‌های روایی در آغاز و حین رویدادهای ***سمک عیار*** و ***داراب‌نامه***، دریافت وقایع و پیش‌بینی فرجام رخدادها را برای مخاطب

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

ممکن می‌سازد و براعت استهلال داستانی به‌شمار می‌آید. براساس نظریهٔ کلود برموند، آن‌ها به نام الگوی منطق روایت‌های ممکن شناخته می‌شوند.

ژولیا ربانوویچ (۲۰۱۱) در گفتار ۲۵ کتاب ***ادبیات شفاهی کهن*** با عنوان «نوع داستان در ادبیات کهن فارسی و ابعاد شکل‌گیری آن»، شیوهٔ نقل و کاربرد گزاره‌های قالبی بیغمی را با دیگر راویان حماسه‌های منثور مقایسه می‌کند و آن را با شیوهٔ نقل معرکه‌گیران در ***فتوت‌نامهٔ*** ملاحسین واعظ کاشفی تطبیق می‌دهد. همو (۲۰۱۲: ۱۱-۱۳) در «ره‌گیری سنت ***شاهنامه*** در نثر شفاهی کهن فارسی» می‌کوشد تقلید و هم‌سازی دیرینه‌ای از ***شاهنامه*** را در نوع ادبی بسیار ویژه‌ای در ادبیات فارسی، موسوم به رمانس‌های حماسی یا داستان‌ها نشان دهد. او بر پنج متن حماسی ***داراب‌نامه***، ***ابومسلم‌نامهٔ*** طرسوسی، ***سمک عیار***، ***اسکندرنامهٔ*** دروغین و ***فیروزشاه‌نامه*** تمرکز می‌کند. تشریح این متون، سه دسته شاهد از پذیرش ***شاهنامه*** در دوره‌های کهن را نشان می‌دهد: دستهٔ اول، اشعار الحاقی ***شاهنامه*** در داستان‌های منثور را دربر دارد. دستهٔ دوم، داستان‌های واردشده در روایت اصلی ***اسکندرنامه***ای ناشناس است که حماسهٔ فردوسی را آبشخور خویش می‌داند. دستهٔ سوم در ارتباط با شاهد ***داراب‌نامهٔ*** طرسوسی، وجود احتمالی یک سنت حماسی موازی خارج از ***شاهنامه*** را در فاصلهٔ قرن‌های شش تا هفت هجری پیشنهاد می‌دهد.

۲-۲. پایان‌نامه‌ها

ویلیام هاناوی (۱۳۴۹) نخست‌بار در رسالهٔ ***رمانس‌های عامیانهٔ فارسی پیش از عصر صفوی***، به شیوه‌ای علمی تحقیق در حماسه‌های منثور فارسی را آغاز می‌کند. او باور دارد داستان‌ها و سنت‌های ایران باستان تنها در آیینهٔ ادبیات آسایی/ درباری انعکاس نیافته، بلکه پیکرهٔ بزرگی از همین میراث در ادبیات شفاهی مردم نیز حفظ شده است. این روایت‌ها در مسیر انتقال شفاهی، با روایات بومی، دینی و غیرمذهبی آمیخته شده‌اند. اطلاعات نهفته در این روایت‌ها می‌تواند دریچهٔ جدیدی بر مطالعهٔ ادبیات فارسی و فرهنگ عامه باز کند. هاناوی پنج متن بازمانده از این میراث کهن -***سمک عیار***، ***داراب‌نامهٔ*** طرسوسی و بیغمی، ***اسکندرنامهٔ*** کالیستنس دروغین و ***قصهٔ حمزه***- را

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

بررسی می‌کند. فرضیهٔ اصلی او آن است که روایت‌های یادشده، نوع ادبی منحصربه‌خود را شکل می‌دهند و به‌سبب وجه ادبی خاص، ویژگی‌های زبان‌شناسیک و فواید تاریخی برای تاریخ ادبیات فارسی مهم ارزیابی می‌شوند. هاناوی نخست، نوع ادبی ویژهٔ این روایت‌ها را به‌وسیلهٔ شاخص‌های محتوایی، سبکی و زبان‌شناسیک تعریف و سپس با رویکرد نقد تاریخی، ساختار روایی، ساختمان، پی‌رنگ و زبان روایات را تشریح کرده است. بن‌مایهٔ پهلوان‌بانو، اصل جوانمردی و تأثیر ***شاهنامه*** بر این روایت‌ها از دیگر زمینه‌های پژوهشی هاناوی است.

صدیقه پاک‌ضمیر (۱۳۸۷) در رساله‌ای با عنوان ***بررسی ویژگی‌های سبکی داراب‌نامهٔ بیغمی***، اجزای دستوری و محتوایی متن را در دو سطح زبانی و ادبی کاویده است. ویژگی برجستهٔ این رساله، توجه به مکتوبات و نامه‌های ***داراب‌نامه*** است که در فصلی جدا و با نام «گونهٔ سلطانیات» آمده است.

هادی یاوری (۱۳۸۹) در فصل دوم رسالهٔ دکتری با نام ***داستان امیرارسلان به‌منزلهٔ متن گذار از قصهٔ سنتی (رمانس) به رمان***، براساس تحلیل معیارها، داده‌های زبانیِ حماسه‌های منثور و نیز با اثرپذیری از دیدگاه هاناوی روایت‌های داستانی یادشده، از‌جمله ***داراب‌نامه*** و ***فیروزشاه‌نامه*** را در گونهٔ رمانس عامیانهٔ ایرانی قرار می‌دهد.

صاحب امیری (۱۳۸۹) در پایان‌نامهٔ ***شکل‌شناسی داراب‌نامهٔ بیغمی***، با هدف فراهم‌آوردن زمینه برای شناخت بیشتر این روایت، از دیدگاه شایع شکل‌شناسی، اجزا و عناصر سازندهٔ گفتار، کردار، پندار، قهرمانان، زمان، مکان، زاویهٔ دید، منطق حاکم بر داستان و شگردهای داستان‌پردازی ***داراب‌نامه*** را بررسی کرده است.

علی‌اصغر غفوری (۱۳۹۰) در ***بررسی شخصیت‌ها و شخصیت‌پردازی در داراب‌نامهٔ بیغمی و فیروزشاه‌نامه***، حضور شخصیت‌های متنوع در روایت، قرارگرفتن درست و به‌جای آن‌ها در فضای داستان و پروراندن شخصیت‌ها از راه حوادث داستان، گفتار و کردار آنان و نیز سخنان دیگران دربارهٔ آن‌ها را مطالعه کرده است.

مهدی شریعتی (۱۳۹۰) در ***مقایسهٔ صوری و محتوایی داراب‌نامهٔ طرسوسی و داراب‌نامهٔ بیغمی***، ساختار زبانی و محتوایی ***داراب‌نامهٔ*** بیغمی و ***فیروزشاه‌نامه*** را با ***داراب‌نامهٔ*** طرسوسی مقایسه و وجوه تشابه و تفاوت آن دو را بررسی کرده است. بار

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

دیگر، هاجر عظیمی فشی (۱۳۹۱) در رساله‌ای مشابه به نام ***مقایسهٔ سبک‌شناسانهٔ داراب‌نامهٔ طرسوسی و داراب‌نامهٔ بیغمی*** و شیما نمک‌شناس (۱۳۹۱) در ***بررسی عناصر زبانی در سبک کتاب فیروزشاه‌نامه***، به این موضوع پرداخته‌اند.

مرضیه جوکار (۱۳۹۱) در پژوهشی به نام ***بازتاب عناصر فرهنگی در داراب‌نامهٔ بیغمی***، براساس متن مصحَّح صفا، باورها، افسانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و رسوم خاص را تحلیل و بررسی کرده است. زینب سیدی‌مفرد (۱۳۹۳) در ***بررسی آداب و رسوم اجتماعی در داراب‌نامهٔ بیغمی*** و مهدی شمس‌الدینی‌مقدم (۱۳۹۴) در ***عناصر فرهنگ عامه در داراب‌نامهٔ طرسوسی و داراب‌نامهٔ بیغمی*** در همین زمینه کندوکاو کرده‌اند.

طاهره عزیزی (۱۳۹۲) در رسالهٔ ***شرح دشواری‌های کتاب فیروزشاه‌نامه تا پایان حوادث شهر چین***، دشواری‌های متن مانند لغت‌ها، عبارت‌ها و اشعار را شرح داده است. یافته‌ها نشان می‌دهد نثر ***فیروزشاه‌نامه*** «بین‌بین» است و افزون‌بر روانی، ادبی و زیباست. نگارنده از ویژگی‌های سبک دورهٔ اول بهرهٔ بیشتری برده و تنها هنگام وصف، از تجربه‌های نثر فنی پیشین استفاده کرده است. این اثر زبان و بیانی عامیانه، عادی و دقیق دارد.

سکینه عباسی (۱۳۹۳) در ***نقد و بررسی اجزای قصه‌های بلند عامیانهٔ فارسی (براساس ابومسلم‌نامه، اسکندرنامه و فیروزشاه‌نامه)***، بن‌مایه‌ها و عناصر تکرارشونده، قهرمانان و حوادث شگفت‌انگیز و نیز جنبه‌هایی از آداب و رسوم ایرانی یا غیر ایرانی (هندی، یونانی و چینی) این سه اثر را بررسی کرده است.

۳-۲. کتاب‌ها

ذبیح‌الله صفا افزون‌بر نگارش مؤخرهٔ جلد دوم ***داراب‌نامه*** (نک: بیغمی، ۱۳۸۱: ۷۵۸/۲-۷۷۸)، در ***تاریخ ادبیات ایران*** بخشی را به وصف حال مترجم گمنام **اثر** اختصاص داده است. وی پس از گمانه‌زنی در نام مترجم (بیغمی، منعمی، طاهری و طامری)، ویژگی‌های نسخهٔ کتابخانهٔ روان ترکیه را شرح می‌دهد و از سبک‌شناسی و شیوهٔ داستان‌پردازی او می‌گوید. همچنین صفا (۱۳۶۴: ۵۱۹/۴) معتقد است: «از متن فارسی این کتاب که ظاهراً در چهار جلد بوده، قسمتی دیگر، یعنی جلد سوم آن در کتابخانهٔ اوپسالا موجود است»؛

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

اما به‌سبب ناتمام‌ماندن روایت در جلد چهارم، این گمان را به بیش از پنج جلد باید رساند.

جمال میرصادقی (۱۳۶۶: ۱۲۰) ***فیروزشاه‌نامه*** را قصه‌ای بلند با زمینه و بن‌مایهٔ عشقی و عاطفی معرفی کرده؛ اما در جایی دیگر (۱۳۸۳: ۶۰) **آن** را از مهم‌ترین حماسه‌های منثور فارسی دانسته است. حسین رزمجو (۱۳۷۴: ۱۶۶، ۲۲۸) ***فیروزشاه‌نامه*** را روایتی حماسی و پهلوانی ارزیابی می‌کند؛ درحالی‌که ***سمک عیار***، ***داراب‌نامهٔ*** طرسوسی و ***امیرارسلان*** را در میان قصه‌های عشقی و غنایی جای می‌دهد. مریم مجیدی (۱۳۸۱) ***داراب‌نامهٔ*** بیغمی را در ۱۴۴ صفحه خلاصه و بازنویسی کرده است.

توماس هاگ و بو اوتاس (۲۰۰۳) در فصل سوم از کتاب ***باکره و دلداده‌اش***، ماجرای دلدادگی وامق و عذرا در داستان بلند و کهن یونانی را با یک شعر حماسی فارسی مقایسه کرده‌اند. آن دو ضمن بحث از داستان عذرا در ***داراب‌نامهٔ*** طرسوسی، به ***داراب‌نامهٔ*** بیغمی و موضوع آن نیز اشاره کرده‌اند.

ایرج افشار و مهران افشاری (۱۳۸۸: ۹–۳۰) در مقدمهٔ ***فیروزشاه‌نامه***، به وصف زمینه، شرح برخی ویژگی‌های زبانی و آرایه‌های ادبی، بررسی ویژگی‌های نسخهٔ فارسی و ترجمه‌های عربی و انگلیسی آن پرداخته و ***فیروزشاه‌نامه*** را متنی حماسی دانسته‌اند.

مالکن کمروس لیونز (۲۰۱۲) در ***عیاران در ادب عامهٔ عرب***، ده حماسهٔ منثور عربی را در شش فصل مطالعه و پس از بررسی شخصیت عیاران در این متن‌ها، در فصل ششم آن‌ها را مقایسه کرده است. وی ***فیروزشاه‌نامه*** را متن اساس قرار داده و دو روایت عربی چهارجلدی از ***قصهٔ فیروزشاه*** –طبع بیروت و مصر– را با دقت مطالعه کرده است. لیونز در بخش دوم از فصل سوم پژوهش خود با عنوان قصهٔ فیروزشاه، شگردها و ویژگی‌های اخلاقی جوانمرد نامدار روایت، بهروز عیار را در شانزده صفحه بررسی کرده است. مطالعهٔ این بخش نشان می‌دهد بسیاری از رویدادهای روایت عربی با روایت فارسی تطابق ندارد. البته در پایان این بخش، لیونز ***فیروزشاه‌نامه*** را از دیگر روایت‌های عیاری عرب برتر ندانسته است (همان، ۸۷).

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

همو (۲۰۰۵: ۵۰۵-۵۳۳) در جلد سوم پژوهشی دیگر به نام ***حماسهٔ پهلوانی و شفاهی عربی***، ۱۲ حماسهٔ منثور عربی را معرفی کرده و در فصل هشتم، ترجمه‌ای فشرده از روایت عربی «قصهٔ فیروزشاه بن ملک داراب» را در ۳۹ قسمت آورده است.

۴-۲. دانشنامه‌ها

ویلیام هاناوی (۱۹۹۰: ۶۳۹/۹) دو مدخل «بیغمی» و «***فیروزشاه‌نامه***» را در ***ایرانیکا*** نوشته است. وی در مدخل «بیغمی» می‌نویسد: «در متن ***داراب‌نامه***، ارجاعات پیوسته به «ناقلان اخبار» و «راویان داستان» و «این داستان کهن» نشان می‌دهد که بیغمی راوی روایت اصیل ***داراب‌نامه*** نیست، بلکه پردازندهٔ محتمل نسخه‌ای از ***داراب‌نامه*** است که ما اکنون آن را در اختیار داریم» (همان، ۲۴۹/۴). محمود امیدسالار هم به پیوست ***داراب‌نامهٔ*** طرسوسی، دو مدخل مشابه از ***داراب‌نامهٔ*** بیغمی را در ***دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی*** (۱۳۸۸) و ***دانشنامهٔ جهان اسلام*** (۱۳۹۰) نوشته است. پگاه خدیش نیز مدخل ***داراب‌نامهٔ*** منسوب به بیغمی را در ***دانشنامهٔ فرهنگ مردم ایران*** نگاشته است که در آینده، با مدخل ***بهمن‌شاه‌نامه*** منتشر خواهد شد.

۳. ویژگی‌های نسخهٔ *بهمن‌شاه‌نامه* (جلد چهارم)

نسخهٔ منحصربه‌فرد بخش سوم ***داراب‌نامه***، به نام ***داستان بهمن‌شاه*** به شمارهٔ Mixt 229 در کتابخانهٔ وین اتریش موجود است (ر. ک: فلوگل، ۱۸۶۵: ۲۷/۲). این نسخه ۱۱۶ برگ (=۲۳۱ صفحه) دارد و متن هر صفحه در فضای جدولی مثنّی به زنجیرهٔ برونی آبی و درونی طلایی قرار گرفته است. در هر صفحهٔ ۲۵ سطری از این نسخه، حدود ۵۵۰ تا ۶۰۰ کلمه کتابت شده است.

۴. ویژگی‌های نسخهٔ *بهمن‌شاه‌نامه* (جلد پنجم)

در کتابخانهٔ ایاصوفیهٔ استانبول، نسخه‌ای فارسی به نام ***تاریخ فیروزشاهی*** به شمارهٔ ۳۰۵۵ در ۶۰۲ برگ نگهداری می‌شود (تاور، ۱۹۳۲: ۲/ ۳۰۵۵). در وصف این نسخه آمده است شماری از برگ‌های آن که افتادگی هم دارد، در ترتیب آشفته است. تعریف‌ها نشان

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

می‌داد این نسخه جلد دوم ***داراب‌نامهٔ*** بیغمی بوده که به ده‌ها مجلس تقسیم می‌شده است؛ اما پس از مطالعه، دریافتیم باوجود افتادگی متن، نسخه در ترتیب اوراق آشفته نیست، با جلد دوم ***داراب‌نامه*** ارتباطی ندارد و بخش‌های مفصلی از آن داستان را در سه بخش شامل می‌شود. این نسخه خلاف شرح فهرست نسخ ایاصوفیه، ۶۰۵ برگ دارد که فهرست‌نویس به فاصلهٔ هر ده برگ، نسخه را برگ‌شماری کرده و شماره‌ها را در گوشهٔ چپ صفحهٔ زوج هر برگ ثبت کرده است. متن روایت در فاصلهٔ برگ‌های «گ ۲ آ – ۶۰۲ ب» قرار گرفته است.

۵. چکیدهٔ روایت ***بهمن‌شاه‌نامه*** (جلد چهارم)

در این جلد، بهمن‌شاه‌بن‌فیروزشاه به دنبال یافتن خورشیدچهر، پس از سرگردانی در جزیره، مقابله با دیوان، شیران و جادوان و کمک به شاهانهٔ پری به مقام کلاسنگ‌دیو و خورشیدچهر راه می‌یابد. کلاسنگ پس از شکست از ملک‌بهمن، خورشیدچهر را به مأوای دیگر خود می‌برد؛ اما در آنجا ملک‌بهمن پس از سال‌ها، بار دیگر گلبوی، معشوق پهلوان بهمن زرین‌قبا، را دیدار می‌کند. در این میان، بهروز و طارق عیار به شهری می‌رسند که مأوای کلاسنگ بر بالای کوهی مشرف بدان است. طارق عیار در نبود کلاسنگ، خورشیدچهر را نجات می‌دهد. بهروز در آن شهر به پادشاهی می‌رسد و تا پایان عمر در آنجا می‌ماند. پس از مدتی، ملک‌بهمن با بهروز، طارق و خورشیدچهر ملاقات می‌کند و کلاسنگ و برخی دیوان دیگر نیز به دست او کشته می‌شوند. با به‌بند-افتادن شاهانه و تلاش برای نجات او، ملک‌بهمن چندگاهی از یاران جدا می‌افتد و در این میان، فرزند او از خورشیدچهر زاده می‌شود. اشک خسروان، فرزند ملک‌بهمن و خورشیدچهر در صقلیه به بهمن بازمی‌رسند؛ اما سوزمان عیار اشک خسروان را می‌رباید و او را به همراه سروقامت، دختر شمارق‌شاه در قلعهٔ «شاهان تَله» اسیر می‌کند. چندی بعد، سیقوم‌شاه از سقمونیه، پس از تاراج قلعه آنان را به اسارت می‌گیرد.

پس از این، ملک‌بهمن بار دیگر و اتفاقی به سرزمین بربر می‌رسد و به نبرد لشکر باعیه به سرکردگی پهلوان طمطهور با خویشان مادری خود پی می‌برد. پیش از این، پهلوان طمطهار به دست بهمن کشته شده بود و طمطهور نیز از او گریزان می‌شود و در

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]
[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

شبیخونی، لعلان‌شاه، خالوی بهمن و زمردشاه را اسیر می‌کند. در ادامه، بهمن‌شاه با لشکر بربر در عقب طمطهور به باعیه لشکر می‌کشد و پس از فتح هفت حصار محکم شهر، در میدان نبرد، پهلوانان باعیه– طمطهور، طمطراش، زرمیاد و شاهنگ عیار– را شکست می‌دهد و با خود هم‌پیمان می‌کند. وی شماخه، پادشاه و پهلوان‌بانوی باعیه را نیز شکست می‌دهد.

ملک‌بهمن به‌ناچار برای دفع موانعی، به افرنجیه، افریقیه، قسطنطنیه و صقلیه سفر می‌کند و با پری‌ای ببری‌شکل و رویینه‌تن، جهان‌سوزجادو و اژدر روبه‌رو می‌شود، آنان را شکست می‌دهد و صاحب گنج می‌شود. وی صقلیه را نیز تسخیر می‌کند. چندی بعد، سپاه ایران به رهبری اردوان و شیرزاد در جست‌وجوی ملک بهمن به باعیه می‌رسد. در این هنگام، شاهانهٔ پری با مهلقا، زن فیروزشاه و پری‌پیکر، دخترش روبه‌رو می‌شود که از لشکر دیوان قاف شکست خورده و به شهنشاه پری، پدر شاهانه پناه برده‌اند. شاهانهٔ پری نیز در نبرد با دیوان قاف دوباره اسیر می‌شود و سرگذشت وی در این جلد ناتمام می‌ماند. در ادامه، شبی در صقلیه، ملک‌بهمن در مصاف با شمارق‌شاه، به دست دیوی به نام نریمان که خون‌خواه شماخه است، در بیابانی سرگردان می‌شود و در پایان نسخه، بهمن‌شاه با شماری بازرگان در سفری دریایی به سوی سقمونیه می‌رود.

از این پس در روایت خواهیم خواند که به هنگام نبرد سپاه چندملیتی ایران و صقلیه، شاهزاده اشک خسروان به دست سوزمان عیار ربوده می‌شود، طارق عیار و شیرزاد در شبیخونی، شمارق‌شاه را اسیر می‌کنند و سوزمان عیار به دست طارق کشته می‌شود. پس از سازش شمارق‌شاه و شاه طاطوس، لشکر متفق شاهان برای آزادی فرزند ملک‌بهمن، اشک خسروان و سروقامت، شاه‌دخت شمارق‌شاه، آمادهٔ جنگ با سقمونیه و راهی سفر دریا می‌شوند. در این زمان، فیروزشاه پس از سال‌ها سفر، به ایران می‌رسد؛ اما به سبب زهر باقی‌مانده در بدنش، غریب و دشمن‌کام جان می‌سپارد. دارای‌بن‌داراب که حکومت را تصاحب کرده است، با مشورت بزرگان و برای جلوگیری از حکومت فیروزشاه و فرزندانش، همهٔ سرداران ایران، مانند فرخ‌زاد، بهزاد، پیلتن، مظفرشاه، کرمان‌شاه، خورشیدشاه، جمشیدشاه، بهمن زرین‌کلاه و دیگر مبارزان را

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

می‌کشد. با سوگند کین‌خواهانهٔ بهمن‌شاه، اردوان و شیرزاد، نبرد داخلی بزرگی میان ایرانیان شکل می‌گیرد که به حملهٔ اسکندر کشیده می‌شود.

۶. چکیدهٔ روایت *بهمن‌شاه‌نامه* (جلد پنجم)

زمانی که ملک بهمن‌بن‌فیروزشاه ناکام و گرسنه در کشتی بازرگانان بود، لنگر کشتی در قعر دریا، در حلق ماهی بزرگی گیر می‌کند. پس از تلاش نافرجام کشتی‌نشینان، سرانجام ملک‌بهمن ملول از بی‌مروتی آنان، برای نجات کشتی از غرق‌شدن، لنگر را با ماهی بالا می‌کشد. پس از چندی، کشتی سرگردان به ساحل بیابانی می‌رسد که مأوای غولان و نریمان‌دیو است. ملک‌بهمن برای نجات اهل کشتی به بیابان می‌رود و نریمان-دیو را در نبردی دلیرانه از پای درمی‌آورد. سپس آنان با به دست آوردن خزاین و دفاین نریمان، سرخوش، به جزیره‌های دیگر می‌روند و ملک‌بهمن همراه با شامل (بزرگ کاروانیان کشتی ملک بهمن) به سقمونیه می‌رسند.

ملک‌بهمن در سقمونیه، با نام صاحبقرانِ بازرگان و نیز بذل و دهش بسیار، جوانمردان و مردم را گرد خود جمع می‌کند و به ایوان ملک‌قیسوم راه می‌یابد؛ اما با بازگشت طمطلاطل، پهلوان پایتخت سقمونیه، کارها دگرگون می‌شود و دوره‌ای از آشوب و تنش سقمونیه را فرامی‌گیرد. از یک سو، ملک‌بهمن و یارانش، سرافراز، پیل‌اندام و جوانمردان و از سوی دیگر، طمطلاطل، طیلاس وزیر و دیگر پهلوانان روبه-روی هم قرار می‌گیرند. در جنگ میان این دو گروه، جوانمردان بسیاری کشته می‌شوند و ملک‌بهمن به طمراسه، شاه‌دخت سقمونیه دل می‌بازد. چندی بعد، ملک‌بهمن و چند تن از پهلوانان سپاه ایران به دست برقک عیار اسیر و به قمراسیه فرستاده می‌شوند. ملک‌بهمن در راه انتقال به قمراسیه رهایی می‌یابد و به کوه قاف پناه می‌برد. از این پس، داستان اشک خسروان و سروقامت، گرفتاری آن‌ها در دست کافران، جدایی آن دو و نیز سختی‌های اشک خسروان روایت می‌شود. تا اینکه اشک خسروان برای بندگی، به پادشاهی ایزدپرست به نام ملک‌ضیمران فروخته می‌شود. اشک در شکارگاه، با دو جوان پری‌زاد آشنا می‌شود، اما روزگار خوش او با دل‌باختگی زن ضیمران، کلیاس به وی از بین می‌رود. ناکام‌ماندن کلیاس، سبب کینه‌ورزی می‌شود و اشک به تهمت سوءقصد به

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

جان ضیمران، در خطر قرار می‌گیرد. در بخشی که طلموس، پهلوان پایتخت ضیمران و وزرا برای رفع تهمت از اشک می‌کوشند، ناگهان روایت دچار افتادگی می‌شود.

در برههٔ پسین روایت، اشک خسروان پیشرو لشکر ایران می‌شود و با صعلوک‌شاه بر در شهر اکوالیه، با زلزال‌شاه نبرد می‌کند. این بخش، با وصف لطایف‌الحیل ابرک، عیار زلزال‌شاه و گرفتاری همهٔ عیاران، پهلوانان ایران و اشک خسروان آغاز می‌شود. احوال لشکر ایران در محاصرهٔ لشکر اکوالیه ناگوار است و گیتی‌نورد عیار، پسر بهروز عیار و پهلوان منوچهر و اردشیر به یاری سپاه ایران می‌آیند. گیتی‌نورد با کلنگوی عیار برای رهایی عیاران و پهلوانان دربند ابرک، به شهر فصلطقون می‌روند. چندی بعد، ابرک عیار در شبی که به قصد اردشیر به لشکرگاه ایران می‌رود، اسیر می‌شود، کلنگو او را می‌شناسد و روز بعد در میدان تیرباران می‌شود. در ادامه، لشکر زلزال شکست می‌خورد و به سوی اکوالیه می‌گریزد. اهل اکوالیه که شاه پیشین خود، صعلوک را می‌خواهند، دروازه را بر زلزال می‌بندند. زلزال با سختی بسیار، به فصلطقون جان می‌برد و در شبی که قصد وصال بدرچهره را دارد، به دست گیتی‌نورد اسیر می‌شود. گیتی‌نورد به دستیاری طرفه، قلعهٔ کیوان و اسما را می‌گشاید و اشک‌شاه و پهلوانان و عیاران را می‌رهاند. در این میان، در نبردی که هنگام بازگشت آنان به اکوالیه رخ می‌دهد، ساسان و بدرچهره به دست سپاه فصلطقون اسیر می‌شوند؛ اما با یاری کلنگو و لشکر اکوالیه، اشک‌شاه موفق به شکست آنان و تسخیر فصلطقون می‌شود. زلزال و اطرافیانش به دار آویخته می‌شوند و اشک خسروان به یمن، نزد خورشیدچهر و عین‌الحیات باز می‌گردد. ساسان و بدرچهره که از پیش به هم دل‌باخته‌اند، در دریا و جزیره سرگردان می‌شوند. بدرچهره به دست دو کشتیبان اسیر می‌شود؛ اما با زحمت بسیار رهایی می‌یابد و به تقدیر الهی، در شهر چندریه با نام مرزبان‌شاه به تخت پادشاهی می‌نشیند. ساسان نیز پس از نبرد با پلنگ، به چندریه راه می‌یابد. ملک صملخاص کافر که از پیش برای وصال بدرچهره در دریا سرگردان شده بود، خبر مرگ پادشاه چندریه و برتخت‌نشستن بدرچهره را می‌شنود، مدعی تاج و تخت می‌شود و به آنجا لشکر می‌کشد. در مصاف میان دو سپاه، ساسان به صورت ناشناس، به خدمت وزیر بدرچهره درمی‌آید و دلاوری‌ها می‌کند؛ اما در نبرد تن‌به‌تن با صملخاص به تنگنا می‌افتد که با حضور

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

ناگهانی ملک‌بهمن از مرگ می‌رهد. پیش از این، ملک‌بهمن به قاف رفته بود، بر دیوان و پریان و فلک‌لاک جادو غالب شده و از کوه پیمانه دیدار کرده بود.

پس از پیوستن ملک‌بهمن به ساسان و بدرچهره و دیدار او با صعلوک‌شاه و پیوند ساسان با بدرچهره، ملک‌بهمن در زمانی‌که اشک‌شاه و اردوان قصد یورش به ایران را داشتند، به یمن بازمی‌گردد و به دیدار یاران می‌رسد. پیش‌تر نیز اخبار پادشاهی اسکندر گجستک و ادعای نسبت فرزندی او با داراب به گوش رسیده است. روایت با مرگ ملک‌بهمن به پایان می‌رسد.

۷. فواید نسخ *بهمن‌شاه‌نامه*

۱-۷. نسبت برادری فیروزشاه، دارا و اسکندر

هرچند ادامهٔ بخش ***بهمن‌شاه‌نامه*** از روایت ***داراب‌نامه*** ناتمام باقی خواهد ماند و دنبالهٔ این روایت را در جلدهای پسین خواهیم گفت، با استفاده از شواهد بسیار این بخش و جلدهای پیشین، دورنمایی از ادامهٔ روایت ***داراب‌نامه*** را می‌توان تصویر کرد.

نخستین برآیند مهم ***داراب‌نامه*** اثبات نسبت برادری سه فرزند داراب‌بن‌بهمن از دید داستانی و نه تاریخی است. بر همین اساس، اخبار پادشاهی داراب‌بن‌بهمن، دارای‌بن‌داراب، اسکندربن‌داراب، فیروزشاه‌بن‌داراب و بهمن‌شاه‌بن‌فیروزشاه را بر محور نام سرسلسلهٔ این دودمان و با عنوان ***داراب‌نامه*** می‌شناختند و روایت می‌کردند. امروزه این روایت‌ها به بخش‌های ***داراب‌نامه، فیروزشاه‌نامه، بهمن‌شاه‌نامه*** و ***اسکندرنامه*** تقسیم و شناخته می‌شوند. نکتهٔ برجسته وعده و سپس وصیت به پادشاهی فیروزشاه از جانب داراب‌بن‌بهمن و خیانت و غصب پادشاهی از سوی دارای‌بن‌داراب، برادر ناتنی فیروزشاه است. این وضع، برانگیزندهٔ راوی در روایت‌پردازی است و قیام بهمن‌شاه‌بن‌فیروزشاه به شنونده وعده داده می‌شود. همچنین، این کشاکش قدرت زمینه‌ساز ورود معقول میراث‌خواه گجستهٔ مقدونی به‌شمار می‌رود. بیغمی چنین وعده داده است:

> امرای‌دارای بن داراب گفتند که ملک‌بهمن زنده است و در طلب خورشیدچهر رفته است. اگر روزی پیدا شود، امرای پدرش با او یکی شوند و این ملک‌بهمن را بسیار مبارز و شجاع نشان می‌دهند. مبادا که مملکت از ما بستانند. مصلحت در آن است که این سروران را جمله بگیریم که اگر او پیدا شود، کسی نباشد که او را یاری

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

کند. دارای‌بن‌داراب گفت: راست می‌گویید. حیله کردند و نقشی بر آب زدند و از آن سرداران سپاه ایران، مثل فرخ‌زاد و بهزاد و پیلتن و مظفرشاه و کرمان‌شاه و خورشیدشاه و جمشیدشاه و بهمن زرین‌کلاه و دیگر مبارزان به حیلهٔ دارای‌بن-داراب گرفتار شدند و هر یکی را به نوعی بکشتند که اگر به شرح آن مشغول شویم، از مقصود دیگر بازمانیم که یک بار دیگر، آن قصه خواهد گفته‌شدن در پیداشدن [گ ۴۷ ب] اسکندر و آمدن لشکر خسروان به سر ملک‌بهمن انشاءالله.

اگر این حدس درست و این روایت از ابوطاهر طرسوسی باشد، ابداع بزرگی در خلق ***اسکندرنامه*** داشته است.

ای فرزند فیروزشاه، چون خدایت فرصت دهد که دیر کلکسانه را خراب کنی، مرا اینجا دفن کنی؛ اما زنهار، هزار زنهار که زود رو به ایران نهی و به هیچ‌چیز دیگر مشغول نشوی [...] جهد بکنی که به ایران روی و با برادرت دارای‌بن‌داراب حرب نکنی و بدان‌چه خدا داده است، قناعت کنی و نوعی کنی که نامت به نیکی بماند (بیغمی، ۱۳۸۸: ۶۸۶).

از آن روزی که لندیور حرام‌زاده مرا زهر داد، من دیگر خود را تندرست ندیدم و شنیدم که برادرم، دارای‌بن‌داراب در ایران پادشاه است؛ اما نه به طریق شاهان پیشین سلوک می‌کند. زود باید به ایران روم که دیدار عزیزان بینم (همان، ۶۸۹).

فیروزشاه معلوم داند که ملک داراب‌بن‌ملک‌بهمن بزرگ در انتظار و چشم‌راهی بمرد و در وقت مردن، وصیت چنین کرد که فرزندم فیروزشاه را پیغام برسانید که جان پدر از خدای تعالی به دعا خواسته بودم تا در وقت مردن بر سرینم باشی، بعد از من بر تختم نشینی [...] به عدل کوش تا روحم از تو خشنود شود (همان، ۲۹۰).

شاهد مهم روایت عربی ***داراب‌نامه***، موسوم به ***قصهٔ فیروزشاه بن ملک ضاراب***، با وجود همسانی‌های بسیار با روایت ***بهمن‌شاه‌نامه*** جعلی است، اختلاف محتوایی آشکاری با روایت فارسی دارد و گویا پسند فرهنگی و تاریخی نواحی شام و مصر را هم در خود جا داده است؛ اما همین اختلاف‌ها، مواد خام مفیدی به‌دست می‌دهد.

نخستین پرسش از ***داراب‌نامهٔ*** فارسی، چرایی نپرداختن راوی به ابتدای زندگی ملک‌بهمن و دوران اقامت ۱۵سالهٔ او در ایران است. حال آنکه در همین روایت و نمونه‌های دیگر آن، پس از تولد فرزند پادشاه، حوادث بیشتر دربارهٔ کردار، رفتار و زندگی اوست. روایت عربی ***داراب‌نامه***، خلاف روایت فارسی، وصف کودکی بهمن‌شاه،

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

ولیعهدی و برتخت‌نشستن وی در زمان حیات داراب و پیوند بهمن‌شاه با هدوب (شاه-دخت پادشاه حبشه، ضاری‌الأسود) است. همچنین با وجود فرجام غم‌انگیز روایت فارسی، در ترجمان عربی همه چیز با خوشی پایان می‌یابد، بهمن‌شاه بر تخت پادشاهی ایران تکیه می‌زند و حتی پدرش، فیروزشاه و دیگر پهلوانان از خدمت‌گزاران او می‌شوند (ر. ک: همو، ۱۳۸۱: ۲/ ۷۵۷-۷۶۴). تا اینجا نتیجه می‌گیریم که در بخش ***فیروزشاه‌نامه*** از روایت ***داراب‌نامه***، ملک‌داراب جانشینی فیروزشاه را وصیت کرده است.

در ***بهمن‌شاه‌نامه***، مسئلهٔ جدال بر سر جانشینی داراب به کشتار و انتقامی تبدیل می‌شود که گویا بهانهٔ خوبی در جدال اسکندر با دارا به‌شمار می‌رود. اما فرجام بهمن‌شاه پیدا نیست که آیا بر دارا پیروز می‌شود و او را می‌بخشد یا دارا بر بهمن غلبه می‌کند و او را از میان برمی‌دارد و یا هردو سازش می‌کنند و بهمن‌شاه پادشاهی را به عمش، دارا بازمی‌گذارد و گوشهٔ عزلت اختیار می‌کند. آن‌طور که خواهید خواند:

گزارندهٔ این داستان چنین روایت کند که چون شاه فیروزشاه از فرزند خود، ملک‌بهمن جدا شد. شاهزاده خود بیمار زهر بود، چون فراق فرزند بر آن مضاعف شد. چون به سرحد ملک ایران رسید، بیماری او عظیم افزود و چون کشتی از دریا بیرون آمد. این خبر در ایران افتاد که شاهزادهٔ ایران فیروزشاه رسید. ایرانیان در جوش آمدند. مملکت از آن دارای‌بن‌داراب بود و خود در تخت مملکت ایران بود؛ زیرا که در آن وقتی‌که ملک داراب مرد، فیروزشاه در ایران نبود. لابد مملکت ایران به دارای‌بن‌داراب رسید و بسیار ظالم بود و خلقی بر او جمع آمده بودند، جمله مثل او بودند و رعیت ناراضی بودند. دارای‌بن‌داراب چون واقف شد، امرای سپاه خود را جمله، طلب کرد و از صورت حال بر امرای خود تقریر کرد. جمله گفتند: ملک حاکم است تا عاقبت. سخن بر آن مقرر کردند که اگر ایرانیان را مجال بدهیم، این مملکت از دست ما بستانند. پس ما را نوعی باید کردن که جمله را دستگیر کنیم. ایشان دل بر مکر و حیله نهادند و در استقبال‌کردن فیروزشاه تعلل می‌کردند و تدبیر مکر می‌خواستند [...]. چون فیروزشاه بمرد، امرا از مرگ شاهزاده واقف شدند [...]. خبر رسید که دارای‌بن‌داراب با استقبال برادر آمد. امرا به‌ناچار، استقبال ایشان نمودند. چون خبر مرگ فیروزشاه به دارا رسید، عظیم خرم شد. گفت: اکنون، کار بر من آسان شد [...] و امرای دارای‌بن‌داراب گفتند که ملک‌بهمن زنده است و در طلب خورشیدچهر رفته است. اگر روزی پیدا شود، امرای پدرش

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]
[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

با او یکی شوند و این ملک‌بهمن را بسیار مبارز و شجاع نشان می‌دهند. مبادا که مملکت از ما بستانند. مصلحت در آن است که این سروران را جمله بگیریم که اگر او پیدا شود، کسی نباشد که او را یاری کند. دارای‌بن‌داراب گفت: راست می‌گویید. حیله کردند و نقشی بر آب زدند و از آن سرداران سپاه ایران، مثل فرخ‌زاد و بهزاد و پیلتن و مظفرشاه و کرمان‌شاه و خورشیدشاه و جمشیدشاه و بهمن زرین‌کلاه و دیگر مبارزان به حیلهٔ دارای‌بن‌داراب گرفتار شدند و هر یکی را به نوعی بکشتند که اگر به شرح آن مشغول شویم، از مقصود دیگر بازمانیم.

از این پس، راوی بارها از زبان شخصیت‌های مختلف روایت، نبرد با دارا را به مخاطب وعده می‌دهد که آشکارا این گونه روایت‌های ممکن، روی خواهد داد:

دارای‌بن‌داراب پدران ما را در ایران کشت و مملکت ایران گرفته است و اکنون، جملهٔ ایران و توران در انتظار پیدا شدن اویند که خروج کند و ایران از دست آن ظالم به‌در آورد.

ملک‌بهمن بگریست. گفت: راست می‌گویی؛ اما امید به فضل خدای تعالی دارم که این طلسم را بگشایم و این گنج بردارم و به دیدار زن و فرزند و مادر برسم و مملکت ایران‌زمین را از دارای‌بن‌داراب بستانم.

ملک‌بهمن گفت: تا داد امرای ایران از آن ظالم نستانم، قرار و آرام نگیرم. این می‌گفت و می‌گریست و زاری می‌کرد. گفت: وقتی تعزیهٔ پدر بدارم که جواب دارای‌بن‌داراب بگویم. اگر زنده بمانم، با او کاری کنم که تا بنیاد عالم باشد از آن بازگویند.

به جانب ایران روم و با دارای‌بن‌داراب کوشم و تخت ایران‌زمین از او بستانم.

موضوع دیگری که در پایان این بخش، یادآوری آن مهم به‌نظر رسید، ماجرای ناتمام دلدادگی اشک خسروان به سروقامت، شاه‌دخت شمارق‌شاه است. در این روایت، اشک خسروان فرزند بهمن‌شاه و نوهٔ فیروزشاه است؛ اما در مدخل «دارا/ داراب» به نقل از طبری آمده است: «ظاهراً دارا سه پسر داشته است: اشک و اردشیر و سومی که نامش مخدوش است» (ر.ک: بادنج، ۱۳۹۰: ۶۶۰/۱۶). این تشابه اسمی یا تفاوت نَسَبی موضوعی است که به‌سبب افتادگی روایت، از بررسی آن بازماندیم؛ اما بی‌گمان، یکی از مجلدات پسین ***داراب‌نامه***، به نام ***اشک‌نامه***، جنگاوری‌های اشک خسروان با اسکندر و پایه‌گذاری سلسلهٔ اشکانیان را شرح داده است.

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

۲-۷. احتمال فشردگی و افتادگی *داراب‌نامهٔ* طرسوسی و صحت انتساب عنوان *داراب‌نامه* بر ترجمهٔ بیغمی

نگارنده بر آن است بخشی از ماجرای نزاع جانشینان داراب‌بن‌بهمن (بهمن‌شاه‌بن-فیروزشاه، دارا و اسکندر) و چگونگی برتخت‌نشستن دارای‌بن‌داراب در ایران، از ***داراب‌نامهٔ*** طرسوسی خلاصه شده و یا به هر روی ذکر نشده است و ***داراب‌نامه***، بخش ***فیروزشاه‌نامه*** و ***بهمن‌شاه‌نامهٔ*** حاضر، ادامهٔ منطقی یا ذیلی بر اواسط افتادهٔ روایت ***داراب‌نامهٔ*** طرسوسی است. شباهت این ***داراب‌نامه*** به روایت طرسوسی تا جایی است که امیدسالار (۱۳۸۸: ۱۱۸/۳) می‌گوید: «مؤلف این کتاب از ***داراب‌نامهٔ*** طرسوسی مطلع بوده و احتمالاً این داستان را به صورت روایتی از داستان نخستین ساخته است». حتی محمد ترابی (۱۳۵۲: ۱۱۷۹) ***داراب‌نامهٔ*** بیغمی را ادامهٔ ***داراب‌نامهٔ*** طرسوسی می‌داند و می‌نویسد: «***داراب‌نامهٔ*** طرسوسی یا طرطوسی که دنبالهٔ آن را مولانا محمد بیغمی ادامه داد و به نام ***داراب‌نامهٔ*** بیغمی معروف شد».

این فشردگی یا افتادگی روایت طرسوسی، از زمانی آغاز می‌شود که داراب همراه مصطلق به شبرقان می‌رسد، پس از اختلاف با مصطلق و پسرانش و ازبین‌بردن آنان، سلاح می‌پوشد و برای یاری مادرش همای، دارا را با حرم خود در شبرقان رها می‌کند. به هنگام رفتن: «مهطنطسیه را در کنار گرفت و گفت: من رفتم، تو را و داراب کهین را به خدای عزوجل سپردم. او را نیکو دارید تا آمدن من، به طلب شما کسی فرستم. این بگفت و روی به عراق نهاد» (طرسوسی، ۱۳۸۹: ۳۰۷).

از این پس، از سرگذشت دارای‌بن‌داراب سخنی نیست، تا ۹۰ صفحهٔ بعد که این عبارت می‌آید:

> اما مؤلف اخبار و گزارندهٔ اسرار ابوطاهر طرسوسی چنین روایت می‌کند که چون داراب‌بن‌اردشیر، همهٔ عالم را مسخر خود گردانید و به عدل تمام بیاراست، وقت اجلش رسید. روی از دنیا برتافت و به دار بقا رحلت کرد و داراب کهین را ولیعهد خود کرد (همان، ۳۹۶).

پس از این عبارت هم دارا در روایت حضور ندارد تا ۴۵ صفحه بعد که می‌خوانیم:

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

اسکندر در چهار بالش سلطنت نشسته بود با بزرگان و بطریقان روم که خبر به ایران آمد به نزدیک داراب‌بن‌داراب بن اردشیر که مر داراب را پسری پیدا شده است از دختر فیلقوس که پادشاه روم بود (همان، ۴۴۱).

با شناختی که از شیوهٔ نقل اخبار ابوطاهر طرسوسی و الگوی روایت‌درروایت این-گونه حماسه‌های منثور داریم، این وضع دربارهٔ پادشاهی دارا، آن‌هم چنین فشرده، ناپذیرفتنی و خلاصه‌شدن روایت آشکار است. بی‌گمان باید گفت روایت ***داراب‌نامهٔ*** طرسوسی کودهٔ عظیمی است که اخبار تبار و احوال پادشاهی سه فرزند ملک داراب‌بن-بهمن را دربر می‌گرفته که بعدها به دست راویان پسین و یا کاتبان خلاصه و کم‌کم همین صورت درمیان فارسی‌زبانان رایج شده است. شاید بخش پایانی ***داراب‌نامه*** گسترش یافته و از میان آن، روایت مستقلی با عنوان ***اسکندرنامه*** خلق شده باشد. این گمان امری شگفت نیست، زیرا ابوطاهر طرسوسی پیش یا پس از ***داراب‌نامه***، روایت شگرف دیگری به نام ***قهرمان‌نامه*** خلق کرده که به اشارهٔ حسین اسماعیلی از نسخ ترکی چنین است:

بخش نخستین این کودهٔ عظیم به نام ***گردنکشان‌نامه***، داستان کیومرث است تا پادشاهی هوشنگ پیشدادی در سه جلد. بخش دوم، حکایت جهان‌گشایی هوشنگ است و ***هوشنگ‌نامه*** خوانده می‌شود در چهار جلد و سومین بخش آن، همان ***قهرمان‌نامه*** است که هم در زمان هوشنگ می‌گذرد و شخصیت اصلی آن قهرمان قاتل است (طرطوسی، ۱۳۸۰: ۷۷/۱).

گفتنی است که تا امروز، نسخهٔ کامل ده یا چندین جلدی ***قهرمان‌نامه*** نیز مانند ***داراب‌نامه*** به‌دست نیامده است.

مسئله اینجاست که اگر ***داراب‌نامهٔ*** منسوب به بیغمی، ادامه و یا ذیلی بر اواسط روایت ***داراب‌نامهٔ*** طرسوسی نیست و روایت مستقلی به‌شمار می‌آید، چرا در ***داراب‌نامهٔ*** فارسی و آغاز روایت عربی **آن**، بسیاری از مطالب ***داراب‌نامهٔ*** طرسوسی آمده است.

در کیفیت بیان قصه هم دو کتاب (روایت فارسی منسوب به بیغمی و روایت عربی) با هم اختلاف‌هایی دارند. در متن عربی، قصهٔ بهمن پسر اسفندیار و کیفیت مباشرت او با دخت خود و مرگ او و نشستن دختر به جای وی و زادن پسر و

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

> افکندن او در صندوق و نهادن صندوق در آب و افتادن آن به دست ماهیگیری که او را به پسری پذیرفت، آمده است. ماهیگیر داراب را در سیزده‌سالگی بنابر نشانی‌هایی که در صندوق او یافته بود، نزد مادر که ملکهٔ ایران شده بود، برد و چون مادر فرزند خود را برومند یافت، خشنود شد و به شکرانه، تاج شاهی بر سر او نهاد (بیغمی، ۱۳۸۰: ۷۶۶/۲).

سرنوشتارهایی که صفا بدان اشاره کرده است، بخش چشمگیری از ***داراب‌نامهٔ*** طرسوسی را شامل می‌شود که البته به‌طور خلاصه، در قصهٔ ***فیروزشاه بن ملک ضاراب*** آمده است.

براساس دلیل‌های یادشده، پس از رواج خلاصهٔ کودهٔ عظیم ***داراب‌نامهٔ*** طرسوسی در میان ایرانیان و فارسی‌زبانان هند، رفته‌رفته بخش‌های بازمانده و خلاصه‌نشده متروک می‌شود؛ اما همین بخش‌ها در نقل داستان‌پردازان عرب باقی می‌ماند و محبوبیت خود را حفظ می‌کند، تا جایی‌که راویان عرب در آن دست می‌برند، به مقتضای پسند مخاطب، ساختار آن را تغییر می‌دهند، بخش‌هایی بدان می‌افزایند و این‌گونه، نسخه‌های مختلف آن به زبان عربی، در میان داستان‌گزاران رایج می‌شود. حاجی محمدبن‌شیخ علی‌بن‌شیخ مولانا حاجی محمد، مشهور به بیغمی، بخش‌های پراکندهٔ عربی را گردآوری و دوباره به زبان پارسی ترجمه و تدوین کرد. البته شکی نیست که وی در این ترجمه، ذوق خود را در گسترش و پیرایش ساختار آن به‌کار می‌گیرد و شاید بخش‌های منظومی را که پیش‌تر، صفا آن‌ها را جزئی از ***داراب‌نامهٔ*** منظوم نایافته‌ای فرض می‌کرده است، بیغمی سروده باشد.

۳-۷. بیغمی، مترجم حماسهٔ *داراب‌نامه*

براساس اشارهٔ صفا در مؤخرهٔ جلد دوم ***داراب‌نامه***، بیغمی روایت را بر «راویان اخبار و ناقلان و مورخان این تاریخ»، «راویان اخبار و مهندسان روزگار»، «مؤلفان اخبار»، «راویان این حکایت»، «راویان اخبار و مهندسان اسرار» و «ناقلان این سمر و راویان این خبر» مبتنی کرده است. او این قصه را گاه «داستان کهن» می‌گوید و گاه «حکایت دلپذیر»، گاه از آن به «داستان غریب و عجیب» یاد می‌کند و گاهی به «قصهٔ دوستان». افزون‌بر این، به نقل آن در حضور دوستان اشاره می‌کند تا شفاهی‌بودن آن استوار شود.

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

بیغمی (۱۳۸۰: ۷۶۹/۲) از خود نیز به صورت‌های مختلفی یاد کرده است: راوی این داستان غریب، مؤلف داستان و گزارندهٔ سخن و جز آن‌ها. در کنار تصریح بیغمی، مبتنی‌بر نقل ***داراب‌نامه*** از زبان راویان و داستان‌گزاران پیشین و توصیف روشن صفا از این گزاره‌های قالبی، پرسشی بی‌پاسخ می‌ماند. چرا بیغمی در این روایت ۲۶۰۰-صفحه‌ای و در کنار همین گزاره‌های قالبی، نام خود را در موارد نادر آورده و نام راستین راوی نامشخص است. افزون‌بر این، با دقت در مواردی که نام بیغمی آمده است، درمی‌یابیم که وی یک‌بار خود را جمع‌کنندهٔ این روایت معرفی کرده و در سه جای دیگر، با اندکی اختلافِ نسب و نسبت طاهری، خود را راوی اخبار دانسته است.

> از روایت بندهٔ ضعیف فقیر نحیف دعاگوی جوانمردان و نیک‌خواه مسلمانان، مولانای اعظم شیخ حاجی‌محمدبن شیخ مولانا علی‌بن‌شیخ مولانا محمد المشهور به بیغمی اصلح الله شأنه؛ خدایش بیامرزاد [...] سه بار «قل هو الله احد» بر روح و روان جمع‌کنندهٔ این کتاب بخواند که مقصود از جمع‌کردن این قصه آن است که نام این ضعیف در میان اهل سخن بماند (همان، ۳۷۲/۲).
>
> تمام شد این مجلد چهارم بر دست کمترین بندگان محمود دفترخوان در بلدهٔ تبریز [...] اکنون مدخل کنیم در مجلد پنجم از گفتار مولانای اعظم شیخ حاجی محمد بن مولانا علی بن حاجی محمد (همان، ۳۰۳/۲).
>
> اما مؤلف این اخبار و مقرر این اسرار شیخ محمد بن شیخ علی‌بن‌شیخ طاهری روایت می‌کند (همان، ۲۱۵/۱).
>
> راویان اخبار و گزارندگان سخن شیخ محمدبن‌شیخ احمدبن‌شیخ علی المشهور به بیغمی چنین گوید (همان، ۳۶۳/۱).

این وضع دوگانه در ***داراب‌نامه***، جای گمان باقی می‌گذارد. در ***فیروزشاه‌نامه*** هم جز یک مورد، چنین حالتی در یادنشدن نام بیغمی پس از گزاره‌های قالبی مشاهده شد؛ اما همان یک‌بار، تاحدودی نادرستی انتساب این روایت به بیغمی را روشن می‌کند: «مؤلف داستان روایت کرده است از تألیف اضعف‌العباد، شیخ حاجی محمد بن شیخ مولانا علی بن شیخ حاجی محمد المشتهر به بیغمی» (همو، ۱۳۸۸: ۵۱۴).

در این عبارت، مؤلف که همان کاتب نسخهٔ دیگر روایت ***فیروزشاه‌نامه***، یعنی مصطفی قزوینی است، مدعی می‌شود که اخبار را از روی نسخهٔ بیغمی نقل کرده است.

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

افزون‌بر این شاهد، بیغمی برای نخستین‌بار در ***بهمن‌شاه‌نامه*** می‌نویسد که جمع‌کننده و مترجم روایت پراکنده و عربی ***داراب‌نامه*** است و نه پردازندهٔ آن، یعنی همان مؤلف است و نه راوی:

> اما این ضعیف حقیر که جمع‌کنندهٔ این داستانم، حاجی محمد بن شیخ علی بن شیخ مولانا حاجی محمد المشهور به بیغمی که این قصه به زبانی تازی بود، ترجمه به پارسی کردم و بسیار مدتی زحمت کشیدم تا این داستان به اتمام رسید. امید که در خدمت پادشاهان و بزرگان و مستعدان اهل سخن بخوانند و این فقیر را به دعای خیر یاد کنند و اگر سهو و خطایی بینند، لطف نموده اصلاح فرمایند [گ ۹۰ الف].

تا اینجا به‌یقین درمی‌یابیم بیغمی نه راوی، بلکه مترجم ***داراب‌نامه*** بود و خواهان آنکه نام خود را در میان اهل سخن باقی گذارد. شاید این میل قلبی سبب شد نام راوی داستان عربی را در ترجمهٔ فارسی حذف و ذهن مخاطب را به خود معطوف کند. از سوی دیگر، با اینکه دریافتیم ***داراب‌نامه*** عنوانی صحیح برای این روایت است، اما هنوز نام‌ونشانی از راوی یا راویان روایت عربی بیغمی در دست نداریم.

۴–۷. نکته‌ای نویافته در فرضیهٔ «پری‌بودن» مادر سیاوش

تأمل و تسلط ابوطاهر طرسوسی بر شاهنامه‌ها و متون حماسی ادب فارسی و پیوند ناگسستنی ذهن و زبان او با این میراث، برآیندی است که تا امروز بر مخاطبان ادب‌دان پنهان نمانده است. برخی روایت‌های طرسوسی، مانند ***داراب‌نامه***، ***قهرمان‌نامه***، ***هوشنگ‌نامه***، ***گردنکشان‌نامه*** و جز آن‌ها، به نوعی بازآفرینی صورت شفاهی و نوشتاری اخبار پادشاهان و پهلوانان اساطیری–حماسی ایران است که در بسیاری موارد، جزئیاتی کامل‌تر از آنچه که در متونی چون ***شاهنامه*** آمده، ارائه کرده است.

از میان نقل‌ها و اشارات تلمیح‌گونهٔ پرشمار روایات ابوطاهر، داستان سیاوش ***شاهنامه*** مورد توجه او بوده است. این میل نه از گونهٔ همانندان ابوطاهر در آثارشان و نه از سر تقلید و نقل صرف است. در خاتمهٔ پیشگفتار جلد چهارم همین روایت، از فرض شباهت ***قران حبشی*** و ***داراب‌نامه*** سخن گفتیم. در آن زمان هنوز روایت حاضر در دست نبود؛ اکنون، شاهدی دیگری از این شباهت به دست آمده است. ابوطاهر در ***قران حبشی***

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

(ر. ک: طرسوسی، ۱۳۹۵: ۱۵۰/۱–۱۵۱) و این جلد از ***داراب‌نامهٔ*** ترجمهٔ بیغمی (ر. ک: گ ۵۳۳ آ – گ ۵۳۵ ب)، دو بار و آن هم مفصل، از داستان سیاوش یاد کرده است. نخستین یادکرد در ***قران حبشی***، جزئی از داستان و سبب اصلی نبرد ایران و توران در زمان قبادشاه ساسانی است؛ اما دومین یادکرد، در محل تمثیل و برای بازداشتن ضیمران‌شاه از کشتن اشک خسروان است. تفاوت هر دو، در تمرکز بر ماجرای سودابه است؛ زیرا در ***بهمن‌شاه‌نامه***، تکیهٔ اصلی تمثیل بر اثبات بی‌گناهی اشک خسروان و رفع تهمت هوس‌بازی از اوست. نوآوری سخن ابوطاهر در وصف هویت مادر سیاوش است. مادری گمنام و کمتر شناخته‌شده که ابوطاهر به قرینهٔ «و درواقع، آن راست بود که [...]» ناگهان از فضای گفت‌وگوی کاوس و سودابه بیرون می‌آید و به زبان خود، موضوع پری‌بودن مادر سیاوش را تأیید می‌کند:

> کاوس در حرم آمد و از سوداوه [سودابه] پرسید که چون دیدی سیاوش را. سوداوه [سودابه] گفت: به حُسن او در عالم ندیده‌ام، مگر پری‌زاده است و درواقع، آن راست بود که کاوس مادر سیاوش را در صحرا گرفته بود و زن خود کرده بود [گ ۵۳۳ ب].

پیش‌تر سجاد آیدنلو (۱۳۸۴: ۴۳) در گفت‌وگوی کاوس و زیباروی بیشه، از زبان کاوس در بیتی به پری‌زادبودن مادر سیاوش اشاره کرده است؛ اما در شاهد این روایت، سودابه از کاوس چنین پرسیده است.

از زندگی شخصی مولانا محمد بیغمی نکته‌ای گفتنی است که او پیش از شروع ترجمه و تألیف ***داراب‌نامه*** یا کمی پس از آن به فاصلهٔ چند سال، چهار فرزند خردسالش را از دست داده و شاید پرداختن به ***داراب‌نامه***، تسکینی بر درد فراغ و جدایی او بوده است.

> چه کند مسکین بندهٔ ضعیف، حاجی محمدبن‌مولانا علی‌بن‌مولانا حاجی محمد بیغمی که در این مدت که این داستان بنیاد کردم، چهار گل در غنچهٔ ناتمام شکفته، به باد قهر بی‌نیازی در خاک نیازمندی درافتادند که آب زندگانی در جویبار عمر ایشان روان بود. چهار طوطی شکرخایم، قفس شکسته به دست شاه‌باز آسمان اسیر گشته [گ ۴۴۹ ب].

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

۸. نتیجه‌گیری

برآیندهای این جستار، تنها به بخشی از ابعاد و زوایای ناگفتهٔ حماسهٔ ***بهمن‌شاهنامه*** اشاره داشت که بسیار ضروری به نظر می‌رسید. در این دورنما و براساس گفتهٔ محمد بیغمی، نخست فرضیهٔ عدم تعلق روایت ***داراب‌نامه*** به بیغمی و به دنبال آن، احتمال تصنیف این حماسه به دست ابوطاهر طرسوسی مطرح شد. سپس با توجه به تشابه موضوعی و زبانی روایت دوگانهٔ ***داراب‌نامه***، فرضیهٔ یگانه‌بودن آن‌ها در یک کودهٔ عظیم قوت یافت. در پایان و با توجه به اثبات نسبت برادری فیروزشاه، دارا و اسکندر، برای آگاهی از سرنوشت بهمن‌شاه در جدال با دارا و گرفتن انتقام پدر و هم‌رزمانش از او باید منتظر ماند.

منابع

- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۴). «فرضیه‌ای دربارهٔ مادر سیاوش». ***نامهٔ فرهنگستان***. ش ۳. صص ۲۷-۴۶.
- امیدسالار، محمود (۱۳۸۸). «***داراب‌نامه***». ***دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی***. ج ۳. چ ۱. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- امیری، صاحب (۱۳۸۹). ***شکل‌شناسی داراب‌نامهٔ بیغمی***. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. خوزستان: دانشگاه پیام نور.
- بادنج، معصومه (۱۳۹۰). «دارا/ داراب». ***دانشنامهٔ جهان اسلام***. ج ۱۶. چ ۱. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- بهمنی، کبری (۱۳۹۱). «بررسی ساختار عزیمت‌ها در ***داراب‌نامه***». ***کاوشنامهٔ زبان و ادبیات فارسی***. ش ۲۵. صص ۳۵۳-۳۷۴.
- بیغمی، محمد (۱۳۸۱). ***داراب‌نامه***. به کوشش ذبیح‌الله صفا. چ ۴. تهران: علمی و فرهنگی.
- -------- (۱۳۸۸). ***فیروزشاه‌نامه***. به کوشش ایرج افشار و مهران افشاری. چ ۱. تهران: چشمه.
- -------- (۱۳۹۵). ***حماسهٔ بهمن‌شاه‌نامه***. به کوشش میلاد جعفرپور و حسین اسماعیلی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ترابی، محمد (۱۳۵۲). «***مثنوی*** و ***کلیله***». ***وحید***. ش ۱۲۳. صص ۱۱۷۷-۱۱۸۳.

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

- جعفرپور، میلاد و مهیار علوی‌مقدم (۱۳۹۲). «مضمون عیاری و جوانمردی و آموزه‌های تعلیمی-القایی آن در حماسه‌های منثور، مطالعهٔ موردی: ***سمک عیار***، ***داراب‌نامه*** و ***فیروزشاه‌نامه***». ***متن‌شناسی ادب فارسی***. ش ۱۹. صص ۱۳-۳۶.
- ----------. «منطق روایت‌های ممکن در ***سمک عیار*** و ***داراب‌نامه***». ***مطالعات داستانی***. ش ۲. صص ۴۰-۵۹.
- جوکار، مرضیه (۱۳۹۱). ***بازتاب عناصر فرهنگی در داراب‌نامهٔ بیغمی***. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. شیراز: دانشگاه پیام نور.
- ذاکری‌کیش، امید و محسن محمدی فشارکی (۱۳۹۲). «قصه‌های عامیانه و انواع ادبی با تکیه بر ***فیروزشاه‌نامهٔ*** بیغمی». ***ادب‌پژوهی***. ش ۲۴. صص ۱۱-۳۲.
- سیدی مفرد، زینب (۱۳۹۳). ***بررسی آداب و رسوم اجتماعی در داراب‌نامهٔ بیغمی***. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. کاشان: دانشگاه کاشان.
- شریعتی، مهدی (۱۳۹۰). ***مقایسهٔ صوری و محتوایی داراب‌نامهٔ طرسوسی و داراب‌نامهٔ بیغمی***. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. قم: دانشگاه قم.
- شمس‌الدینی مقدم، مهدی (۱۳۹۴). ***عناصر فرهنگ عامه در داراب‌نامهٔ طرسوسی و داراب‌نامهٔ بیغمی***. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. کرمان: دانشگاه شهید باهنر.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۴). ***تاریخ ادبیات ایران***. ج ۴. چ ۳. تهران: فردوس.
- طرسوسی، ابوطاهر (۱۳۸۹). ***داراب‌نامه***. به کوشش ذبیح‌الله صفا. چ ۴. تهران: علمی و فرهنگی.
- ---------- (۱۳۹۵). ***حماسهٔ قران حبشی***. به کوشش میلاد جعفرپور. چ ۱. تهران: علمی و فرهنگی.
- طرطوسی، ابوطاهر (۱۳۸۰). ***ابومسلم‌نامه***. به کوشش حسین اسماعیلی. چ ۱. تهران: قطره.
- عباسی، سکینه (۱۳۹۳). ***نقد و بررسی اجزای قصه‌های بلند عامیانهٔ فارسی (براساس ابومسلم نامه، اسکندرنامه و فیروزشاه‌نامه)***. رسالهٔ دکتری. یزد: دانشگاه یزد.
- عزیزی، طاهره (۱۳۹۲). ***شرح دشواری‌های کتاب فیروزشاه‌نامه تا پایان حوادث شهر چین***. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. شیراز: دانشگاه شیراز.
- عظیمی فشی، هاجر (۱۳۹۱). ***مقایسهٔ سبک‌شناسانهٔ داراب‌نامهٔ طرسوسی و داراب‌نامهٔ بیغمی***. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه الزهرا.

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

- غفوری، علی‌اصغر (۱۳۹۰). ***بررسی شخصیت‌ها و شخصیت‌پردازی در داراب‌نامهٔ بیغمی و فیروزشاه‌نامه***. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. شیراز: دانشگاه شیراز.
- قاسمی‌پور، قدرت (۱۳۹۱). «درآمدی بر نظریهٔ گونه‌های ادبی». ***ادب‌پژوهی***. ش۱۹. صص۲۹-۵۶.
- مجیدی، مریم (۱۳۸۱). ***فیروزشاه و عین‌الحیات***. تهران: اهل قلم.
- محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۷). ***ادبیات عامیانهٔ ایران***. به کوشش حسن ذوالفقاری. چ ۴. تهران: چشمه.
- میرصادقی، جمال (۱۳۶۶). ***ادبیات داستانی***. تهران: ماهور.
- ---------- (۱۳۸۳). ***داستان و ادبیات***. تهران: آیهٔ مهر.
- نمک‌شناس، شیما (۱۳۹۱). ***بررسی عناصر زبانی در سبک کتاب فیروزشاه‌نامه***. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. یزد: دانشگاه یزد.
- یاوری، هادی (۱۳۸۹). ***داستان امیرارسلان به‌منزلهٔ متنِ گذار از قصهٔ سنتی (رمانس) به رمان***. رسالهٔ دکتری. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- Flügel, G. (1865). *Die Arabischen, Persischen Und Türkischen Handschriften Der Kaiserlich-Königlichen Hofbibliothek zu Wien*. vol. 2. Wien: K.K. Hof- Und Staatsdruckerei.
- Hägg, T. & B. Utas (2003). *The Virgin and Her Lover (Fragments of an Ancient Greek Novel and A Persian Epic Poem).* Leiden & Boston: Brill.
- Hanaway, W. (1970). *Persian Popular Romances before the Safavid Period*. A Thesis Submitted Partial Fulfillment of the Requirements for the PHD. Columbia: Columbia University.
. - ---------- (1990). "Bīgamī". *Encyclopedia Iranica*. vol. 4. p. 249.
- ---------- (1974). *Love and War; Adventures from the Firuz Shah Nama of Sheikh Bighami*. Delmar New York: Scholar's Facsimiles & Reprints.
- Lyons, M. C. (2012). *The Man of Wiles in Popular Arabic Literature: A Study of a Medieval Arab Hero*. 1st edtion. Britain: Edinburg university press.
- ---------- (2005).*The Arabian Epic: Texts: Heroic and Oral Story-telling*. Vol.3. 2nd pub. New York: Cambridge University press.
- Robanovich, J. (2011). "Orality in Medieval Persian Literature". *Medieval Oral Literature*. ed. K. Reichl. Berlin & Boston: De Gruyter.
- ---------- (2012). "Tracking the Shahnama Tradition in Medieval Persian Folk Prose". *Shahnama Studies: The Reception of Firdausi's Shahnama.* eds. Ch. Melville & G. van den Berg. vol. 2. Leiden & Boston: Brill.
- Tauer, F. (1932). *Les manuscripts persans historiques des Bibliothèques de Stamboul***.** Prague: Orientální Ústav.

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]

[Downloaded from cfl.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23454466.1396.5.14.10.0]